



گروه راهبردی - امید ایرانی - در ادبیات روابط بین الملل، کمتر مفهومی به اندازه «شرق» و «غرب» دچار تحریف معنایی و سوءاستفاده سیاسی شده است. آنچه امروز در گفتمان سیاست خار جی ایران با عنوان «نگاه به شرق» مطرح می شود، نه تنها با ریشه های تاریخی و علمی این مفهوم فاصله ای عمیق دارد، بلکه به مثابه پرده ای است که واقعیت های پیچیده نظام بین الملل را پنهان می کند. سیاست خارجی موفق، پیش از آنکه شرقی یا غربی باشد، باید ملی باشد؛ یعنی بر پایه منافع ملی، واقع گرایی و توازن استراتژیک شکل گیرد، نه بر مبنای شعار های ایدئولوژیک که در بهترین حالت، ابزار مشروعیت بخشی به تصمیمات از پیش گرفته شده هستند. این مقاله می کوشد با بازخوانی انتقادی مفهوم «نگاه به شرق» در بستر تاریخی و نظری، نشان دهد که چگونه سیاست خارجی ایران می تواند از دام ایدئولوژی رها شود و به مسیر منافع ملی باز گردد.

ریشه های مفهومی شرق و غرب و تحریف تاریخی «نگاه به شرق»
مفهوم «شرق» و «غرب» در طول تاریخ، فراز و نشیب های معنایی متعددی را تجربه کرده است. در دوران باستان، این تقسیم بندی بیش از آنکه جغرافیایی باشد، بازتابی از تفاوت های تمدنی و فرهنگی بود. یونانیان، ایران و سرزمین های شرقی را نماینده «دیگری» می دیدند؛ دیگری ای که هم تهدید بود و هم جذابیت. ادوارد سعید در اثر مشهور خود، «شرق شناسی»، نشان داد که چگونه غرب در طول قرن های هجدهم و نوزدهم، تصویری تحریف شده و اگزوتیک از شرق ساخت که نه بازتابی از واقعیت، بلکه آینه ای از نیاز ها و خیال پردازی های خود غرب بود. این تصویر سازی، زمینه ساز سلطه استعماری و مشروعیت بخشی به آن شد.

اما آنچه در روابط بین الملل معاصر با عنوان «نگاه به شرق» شناخته می شود، ریشه در شرایط کاملاً متفاوتی دارد. این اصطلاح در ادبیات سیاسی، ابتدا به سیاست «نگاه به شرق» ویلی برانت، صدراعظم آلمان غربی در دهه ۱۹۶۰ اشاره داشت. برانت با اتخاذ این سیاست، در پی تنش زدایی با اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی بود. هدف او نه جایگزین کردن شرق به جای غرب، بلکه ایجاد توازن میان روابط آلمان با دو بلوک قدرت بود. «نگاه به شرق» در آن زمینه، به معنای گشودن کانال های ارتباطی جدید برای کاهش تنش و تأمین منافع ملی بود، نه تسلیم شدن به یک اردوگاه ایدئولوژیک.

در دوران جنگ سرد، جهان به دو اردوگاه سیاسی، امنیتی و ایدئولوژیک تقسیم شده بود. اتحاد شوروی رهبری بلوک شرق را بر عهده داشت و ایالات متحده در رأس بلوک غرب قرار گرفت. «شرق» در این چارچوب، نه یک موقعیت جغرافیایی، بلکه یک تعلق ایدئولوژیک به کمونیسم و بلوک سوسیالیستی بود. با فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، این ساختار دوقطبی از میان رفت و با آن، مفهوم سیاسی «شرق» نیز فروپاشید. امروز نه روسیه رهبر یک بلوک ایدئولوژیک است و نه چین خود را در چنین جایگاهی تعریف می کند. چین یک قدرت اقتصادی است که سیاست خارجی خود را بر پایه منافع ملی تنظیم می کند و روسیه نیز، فارغ از ادعاهای ژئوپلیتیک، دقیقاً همین منطق را دنبال می کند.

آنچه امروز در ایران با عنوان «نگاه به شرق» مطرح می شود، در واقع پاسخی به یک خلأ استراتژیک است، نه یک دکترین منسجم. ریشه های این گرایش را باید در گفتمان «غرب زدگی» جلال آل احمد جستجو کرد. آل احمد در دهه ۱۹۶۰ کتابی نوشت که تأثیر عمیقی بر روشنفکران ایرانی گذاشت. او غرب را منشأ تمام بدبختی های ایران می دانست و راه نجات را در بازگشت به سنت و هویت بومی می دید. اما نقدهای او، چنانکه پژوهشگران نشان داده اند، از ضعف نظری رنج می برد و آشنایی اش با تمدن مدرن سطحی بود. آل احمد همه مشکلات را به ماشین و تکنیک فرو کاست، اما در نهایت راه حل را در تسلط بر تکنیک می دید، تناقضی که در اندیشه او هرگز حل نشد.

این گفتمان، در دهه های بعد به یکی از ارکان فکری سیاست خارجی جمهوری اسلامی تبدیل شد. اما واقعیت این است که «شرقی» که در آن زمان وجود داشت، امروز دیگر وجود ندارد. نه اتحاد شوروی باقی مانده و نه بلوک شرق. چین و روسیه امروز نه به عنوان رهبران یک اردوگاه ایدئولوژیک، بلکه به عنوان قدرت هایی عمل می کنند که منافع خود را در تعامل با همه بازیگران جهانی، از جمله غرب، جستجو می کنند. انتظار اینکه این کشورها منافع خود را فدای ایران کنند، نه تنها واقع بینانه نیست، بلکه نشانه سوءفهمی عمیق از ماهیت سیاست بین الملل است.

چرا ایران به سمت شرق متمایل شد؟

برای درک چرخش ایران به سمت روسیه و چین، باید به مبنای سیاست خارجی



«سر آمد» بررسی می کند؛

سوء تفاهم شرق گرایی

سیاست خارجی موفق، ملی است، نه ایدئولوژیک

است. شعاری که نه تنها ابهام آفرین است، بلکه می تواند تصمیم گیرندگان را از واقعیت های پیچیده نظام بین الملل غافل کند. سیاست خارجی موفق، سیاستی است که بر پایه منافع ملی، توازن و واقع گرایی استوار باشد، نه بر مبنای تقابل های ایدئولوژیک که در نهایت، هزینه های سنگینی بر کشور تحمیل می کنند.

تجربه چهار دهه سیاست خارجی ایران نشان می دهد که تقابل با غرب، نه تنها به بهبود وضعیت اقتصادی و امنیتی کشور کمک نکرده، بلکه به انزوای تدریجی و فرسایش منابع ملی انجامیده است. در عوض، تعامل هوشمندانه با همه بازیگران جهانی، از جمله غرب، می تواند فرصت های جدیدی برای تأمین منافع ملی فراهم کند. سیاست خارجی موفق، سیاستی است که بتواند از همه ظرفیت های موجود در خدمت منافع ملی بهره گیرد.

این به معنای تسلیم شدن در برابر غرب یا کنار گذاشتن اصول نیست. بلکه به معنای شناخت دقیق واقعیت های قدرت در نظام بین الملل و اتخاذ تصمیمات بر پایه محاسبات عقلانی است. ایران کشوری است با موقعیت ژئوپلیتیک منحصر به فرد، منابع انرژی فراوان، و جمعیتی جوان و تحصیل کرده. این ظرفیت ها، اگر در چارچوب یک استراتژی منسجم و متوازن به کار گرفته شوند، می توانند ایران را به یک بازیگر کلیدی در معادلات منطقه ای و جهانی تبدیل کنند. اما تحقق این هدف، مستلزم آن است که سیاست خارجی از دام ایدئولوژی رها شود و به مسیر منافع ملی باز گردد.

روابط ایران با روسیه و چین باید بر پایه اصالت پیوندها و منافع متقابل تعریف شود، نه بر اساس درماندگی و نیاز. رابطه ای که از سر ناچاری و فقدان گزینه های دیگر شکل گیرد، دیر یا زود به رابطه ای نامتوازن تبدیل خواهد شد. ایران باید جایگاه خود را به عنوان کشوری بر خوردار از ظرفیت های ژئوپلیتیکی، تاریخی، انسانی و اقتصادی تثبیت کند تا همکاری با قدرت های بزرگ بر پایه احترام متقابل و منافع مشترک شکل گیرد. در عین حال، باید از نگاه های ساده انگارانه به روابط با روسیه و چین پرهیز کرد. همان گونه که هیچ کشور دیگری صرفاً بر اساس دوستی یا دشمنی رفتار نمی کند، این کشورها نیز منافع خاص خود را دنبال می کنند. سیاست خارجی موفق آن است که بتواند زمینه های اشتراک منافع را گسترش دهد و از ظرفیت های موجود برای تأمین منافع ملی بهره گیرد. جهان امروز وارد دوران پساقطبی شده است. افول تدریجی هژمونی آمریکا و ظهور مراکز متعدد قدرت، فرصتی تاریخی برای کشورهایی فراهم کرده است که بتوانند با نگاه واقع بینانه و آینده نگر، جایگاه خود را در نظم در حال شکل گیری تثبیت کنند. ایران نیز برای عبور از دوران تهدیدمحوری و ورود به دوران فرصت محوری، نیازمند سیاست خارجی متوازن و چندوجهی است؛ سیاستی که در آن، روابط با همسایگان، چین، روسیه، اروپا و دیگر بازیگران جهانی در چارچوب منافع ملی و با تکیه بر توان داخلی تنظیم شود. در این چارچوب، «شرق» و «غرب» نه به عنوان دو قطب متضاد، بلکه به عنوان دو عرصه از عرصه های متعدد تعامل ایران با جهان تلقی می شوند.

سیاست خارجی موفق، نه شرقی است و نه غربی. سیاست خارجی موفق، ملی است. ملی به این معنا که منافع ملت ایران، نه ایدئولوژی های انتزاعی و وفاداری های بلوکی، معیار اصلی تصمیم گیری باشد. این رویکرد، نه تنها با اصول استقلال و عزت ملی سازگار است، بلکه تنها راه تأمین امنیت، توسعه و رفاه برای نسل های آینده این سرزمین است.

جمهوری اسلامی توجه کرد. مسئله اصلی «شرق» نیست؛ مسئله، نوع رابطه ایران با غرب است. انقلاب اسلامی زمانی به پیروزی رسید که جهان هنوز در چارچوب جنگ سرد تعریف می شد. در همان شرايط، جمهوری اسلامی از آغاز، بخش مهمی از سیاست خارجی خود را بر تقابل با آمریکا و سپس با بخش بزرگی از غرب استوار کرد. طبیعی بود که وقتی یک کشور مهم ترین قدرت های اقتصادی و سیاسی جهان را از دایره روابط خود خارج می کند، به دنبال شرکای دیگری بگردد.

خروج آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۸ و بازگشت تحریم ها، این چرخش را تسریع کرد. ایران که انتظار داشت اروپا در برابر یکجانبه گرایی آمریکا مقاومت کند، با واقعیت تلخی مواجه شد: شرکت های اروپایی یکی پس از دیگری ایران را ترک کردند و مکانیسم های وعده داده شده برای حفظ تجارت، در عمل بی اثر ماندند. در این شرایط، چین و روسیه به عنوان گزینه های باقی مانده ظاهر شدند. عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای و گروه بریکس، در همین چارچوب قابل فهم است.

اما این چرخش، بیش از آنکه یک انتخاب استراتژیک باشد، واکنشی از سر اجبار بود. کارشناسان مسائل بین الملل تأکید می کنند که نزدیک شدن ایران به روسیه و چین، بخشی از آن از سر ناچاری و پس از ناکامی برجام رخ داد. اگر برجام ادامه می یافت و آمریکا از آن خارج نمی شد، روابط ایران با کشورهای غربی گسترش می یافت و ایران می توانست روند تدریجی آشتی با غرب را دنبال کند. اما وقتی آمریکا از برجام بیرون آمد، دیگر انتخابی وجود نداشت، جز اینکه علیرغم میل باطنی بخش بزرگی از جامعه نخبگانی ایران که به صورت تاریخی نگاهشان به غرب است، به سمت روسیه و چین بروند.

نکته مهم این است که این چرخش، به معنای شکل گیری یک «اتحاد» یا «ائتلاف» با شرق نیست. روابط ایران با چین و روسیه، روابطی مبتنی بر منافع متقابل و محاسبات سرد استراتژیک است، نه پیوندهای ایدئولوژیک. چین ثبات ایران را برای ادامه پروژه «کمربند راه» و تأمین مسیرهای انرژی غرب خود ضروری می داند و روسیه ایران را به عنوان رکن مهمی برای توازن استراتژیک در غرب آسیا می بیند. اما هیچ یک از این دو کشور، تضمین امنیتی یا تعهد نظامی رسمی به ایران نداده اند. حمایت آنها محدود و مشروط به منافع ملی خودشان است و در صورت رویارویی مستقیم ایران با آمریکا، ممکن است به سرعت کاهش یابد.

از سوی دیگر، اقتصاد ایران به شدت به چین وابسته شده است. بر اساس گزارش ها، حدود ۹۰ درصد صادرات نفت ایران در سال ۲۰۲۴ به چین بوده است. این وابستگی، اگر چه در کوتاه مدت به ایران امکان داده تا تحریم های نفتی آمریکا را دور بزند، اما در بلندمدت، قدرت چانه زنی ایران را کاهش می دهد و آن را در موقعیت فرودست تری نسبت به شریک اقتصادی خود قرار می دهد. چین، به عنوان یک قدرت اقتصادی عقلانی، هرگز حاضر نیست بازار آمریکا و اروپا را برای ایران از دست بدهد. این واقعیتی است که باید در محاسبات استراتژیک ایران لحاظ شود.

ضرورت بازگشت به منافع ملی و واقع گرایی

مهم ترین نقد به مفهوم «نگاه به شرق» در سیاست خارجی ایران این است که این اصطلاح، بیش از آنکه یک مفهوم علمی باشد، به یک شعار تبدیل شده